

Comparative Middle-Eastern Policies of Trump and Biden: From Military Balance to Offshore Balance*

Amin Reza Javadi¹  Ebrahim Mottaghi²  Mostafa Abtahi³ 

1. PhD student, Department of International Relations, Faculty of Law, Theology, and Political Science, Sciences and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
aminrezajavadi@gmail.com.
2. Professor, Faculty of Law and Political Sciences, University of Tehran, Iran (corresponding author).
emottaghi@ut.ac.ir.
3. Assistant professor, Department of International Relations, Faculty of Law, Theology, and Political Science, Sciences and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
m-abtahi@srbiau.ac.ir.



Abstract

The comparative policies of US presidents are significant because they can be analyzed in relation to different regional domains. While each president has their own foreign policy notions, they share common goals when it comes to regional security and international politics. Trump and Biden pursued different Middle Eastern policies to exert control over the region, utilizing distinct mechanisms to achieve their objectives. Trump employed the preferential balance of power strategy, while Biden opted for cooperative balance against threats and maximizing interests through offshore balancing. Biden's national security documents, released in 2021 and 2022, suggest that the US's security policy has undergone revisions. The crisis in Ukraine has had implications for regional security and has

* Javadi, A. R.; Mottaghi, E.; Abtahi, M. (2023). Comparative Middle-Eastern Policies of Trump and Biden: From Military Balance to Offshore Balance. *Journal of Political Science*, 26(102), pp.237-269. <https://doi.org/10.22081/psq.2023.66499.2780>

* **Publisher:** Baqir al-Olum University, Qom, Iran.

* **Type of article:** Research Article

Received: 2023/02/05 • **Revised:** 2023/03/06 • **Accepted:** 2023/03/26 • **Published online:** 2023/05/21

© The Authors



influenced Biden's approach to Iran. Although Biden and Trump have distinct tactical and strategic perspectives, each US president formulates their regional policies based on the strategic imperatives of international politics. The primary question at hand is to examine the tactical and strategic actions taken by the US in its regional security policy under the administrations of Trump and Biden. To analyze these patterns, we utilize the neo-neo theory, which combines neo-liberalist and neo-realist approaches to regional action. The research is based on the hypothesis that Donald Trump's regional security policy relied on a preference for the balance of power, resulting in preemptive actions to establish this balance. On the other hand, Biden employed offshore balancing mechanisms, aiming to assume the role of a regional balancer in the Middle East.

Keywords

Offshore balancing, preferential regional balancing, preemptive action, preventive action, Middle East, Trump, Biden, military balance.



السياسة الشرق أوسطية المقارنة لترامب وبايدن؛ من التوازن العسكري إلى التوازن خارج المجال*

أمين رضا جوادى¹ إبراهيم متقي² مصطفى أبطحي³

1. طالب دكتوراه، قسم العلاقات الدولية، كلية الحقوق والإلهيات والعلوم السياسية، وحدة العلوم والبحوث، جامعة آزاد الإسلامية، طهران، إيران. aminrezajavadi@gmail.com

2. أستاذ، كلية الحقوق والعلوم السياسية، جامعة طهران، طهران، إيران (الكاتب المسؤول). emottaghi@ut.ac.ir

3. أستاذ مساعد، قسم العلوم السياسية والعلاقات الدولية، كلية الحقوق والإلهيات والعلوم السياسية، وحدة العلوم والبحوث، جامعة آزاد الإسلامية، طهران، إيران. M-abtahi@srbiau.ac.ir

الملخص

تعتبر السياسة المقارنة للرؤساء الأمريكيين مهمة وذلك لأن أنماطهم السلوكية تتم دراستها فيما يتعلق بالمناطق الإقليمية. على الرغم من أن لكل رئيس من رؤساء الولايات المتحدة أفكاراً مختلفة تتعلق بمجال السياسة الخارجية، إلا أنهم يضعون أهدافاً مشتركة تتعلق بالأمن الإقليمي والسياسة الدولية على جدول الأعمال. اتبع ترامب وبايدن أشكالاً مختلفة من السياسة الشرق أوسطية للسيطرة الإقليمية واستخدم كل منهما آليات مختلفة لتحقيق أهدافه. وفي خضم هذه العملية، استخدم دونالد ترامب سياسة توازن القوى التفضيلي. في حين وضع بايدن آليات التوازن التعاوني في التعامل مع التهديدات وتحقيق أقصى قدر ممكن من الفوائد من خلال التوازن خارج المجال على جدول الأعمال. وتشير وثائق الأمن القومي لبایدن، والتي نُشرت في عامي ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲، إلى أن السياسة الأمنية الأمريكية شهدت تغييرات. وقد تركت الأزمة الأوكرانية تأثيرها على الأمن الإقليمي ونموذج العمل الاستراتيجي الذي اعتمده بايدن تجاه إيران. وعلى الرغم من وجود اختلافات بين الأفكار التكتيكية والاستراتيجية لبایدن وترامب،

* جوادى، أمين رضا؛ متقي، إبراهيم و أبطحي، مصطفى. (۲۰۲۳م). السياسة الشرق أوسطية المقارنة لترامب وبايدن؛ من التوازن العسكري إلى التوازن خارج المجال. فصلية علمية محكمة علوم سياسي، ۲۶(۱۰۲)، صص ۲۳۷-۲۶۹. <https://doi.org/10.22081/psq.2023.66499.2780>

إلا أنّ كل رئيس من الرؤساء الأميركيين ينظّم سياسته الإقليمية على أساس الاحتياجات الإستراتيجية في السياسة الدولية. وفي هذا الصدد فإنّ السؤال الرئيسي الذي يطرحه البحث الراهن هو: ما هي بؤادر العمل التكتيكي والإستراتيجي للسياسة الأمنية الإقليمية الأمريكية في عهد ترامب وبايدن؟ ومن أجل تفسير النمط السلوكي للرؤساء الأميركيين، تمّ استخدام نظرية نيو نيو. تتركز نظرية نيو نيو على العمل الإقليمي وفقاً لنهج الليبرالية الجديدة مع الواقعية الجديدة. ويعتمد البحث على فرضية مفادها أنّ سياسة الأمن الإقليمي التي ينتهجها دونالد ترامب استندت إلى توازن القوى التفضيلي وأدّت إلى اتخاذ إجراءات استباقية في خلق هذا التوازن. في حين استفاد بايدن من آليات التوازن خارج المجال ويحاول لعب دور الموازن الإقليمي في الشرق الأوسط.

كلمات مفتاحية

التوازن خارج المجال، التوازن الإقليمي التفضيلي، العمل الاستباقي، العمل الوقائي، الشرق الأوسط، ترامب، بايدن، التوازن العسكري.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سیاست مقایسه‌ای خاورمیانه‌ای ترامپ و بایدن؛ از موازنه نظامی تا موازنه فراساحلی*

امین‌رضا جوادی^۱
ابراهیم متقی^۲
مصطفی ابطحی^۳

۱. دانشجوی دکتری، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. aminrezajavadi@gmail.com.
۲. استاد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ایران. (نویسنده مسنول) emottaghi@ut.ac.ir
۳. استادیار، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. M-abtahi@srbiau.ac.ir.



چکیده

سیاست مقایسه‌ای رؤسای جمهور آمریکا از این جهت اهمیت دارد که الگوی کنش رفتاری آنان در ارتباط با حوزه‌های منطقه‌ای بررسی می‌شود. اگرچه هر یک از رؤسای جمهور آمریکا دارای انگاره‌های متفاوتی در ارتباط با حوزه سیاست خارجی هستند، آنان اهداف مشترکی را در ارتباط با امنیت منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل در دستور کار دارند. ترامپ و بایدن شکل‌های مختلفی از سیاست خاورمیانه را برای مهار منطقه‌ای پی گرفته، هر کدام از سازوکارهای متفاوتی برای تحقق اهداف بهره می‌گیرند. در این فرایند دونالد ترامپ از سیاست موازنه ترجیحی قدرت بهره گرفت؛ در حالی که بایدن سازوکارهای موازنه همکاری‌جویانه در مقابله با تهدیدها و حداکثرسازی منافع از طریق موازنه‌گرایی فراساحلی را در دستور کار قرار داده است. اسناد امنیت ملی بایدن که در سال‌های ۲۰۲۱م. و ۲۰۲۲م. منتشر شد، بیانگر آن است که سیاست امنیتی آمریکا با تغییراتی همراه شده است. بحران اوکراین تأثیر

* **استناد به این مقاله:** جوادی، امین‌رضا؛ متقی، ابراهیم و ابطحی، مصطفی. (۱۴۰۲). سیاست مقایسه‌ای خاورمیانه‌ای ترامپ و بایدن؛ از موازنه نظامی تا موازنه فراساحلی. علوم سیاسی، ۲۶(۱۰۲)، صص ۲۳۷-۲۶۹.

<https://doi.org/10.22081/psq.2023.66499.2780>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: دانشگاه باقر العلوم قم، ایران؛ © نویسندگان

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۶؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۱/۱۲/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۰۶؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۲/۰۲/۳۱



خود را در ارتباط با امنیت منطقه‌ای و الگوی کنش راهبردی بایدن با ایران بر جای گذاشته است. اگرچه انگاره‌های تاکتیکی و راهبردی بایدن و ترامپ با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند، هرکدام از رؤسای جمهور آمریکا، سیاست منطقه‌ای خود را بر اساس ضرورت‌های راهبردی سیاست بین‌الملل تنظیم می‌کنند. در این راستا، پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که سیاست امنیت منطقه‌ای آمریکا در دوران ترامپ و بایدن، چه نشانه‌هایی از کنش تاکتیکی و راهبردی دارد؟

در تبیین الگوی رفتاری رؤسای جمهور آمریکا، از نظریهٔ نئونئو استفاده شده است؛ این نظریه به کنش منطقه‌ای بر اساس رهیافت نئولیبرالی و نئورئالیستی معطوف است. فرضیه پژوهش این است که سیاست امنیت منطقه‌ای دونالد ترامپ، بر اساس موازنهٔ ترجیحی قدرت است و به کنش پیش‌دستانه در ایجاد موازنه انجامیده است؛ درحالی‌که بایدن از سازوکارهای موازنهٔ فراساحلی بهره گرفته، درصدد ایفای نقش موازنه‌گر منطقه‌ای در خاورمیانه است.

کلیدواژه‌ها

موازنهٔ فراساحلی، موازنهٔ منطقه‌ای ترجیحی، موازنهٔ نظامی، کنش پیش‌دستانه، کنش پیشگیرانه، خاورمیانه، ترامپ، بایدن.



مقدمه

شناخت سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا تابعی از انگاره ذهنی رؤسای جمهور، شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل خواهد بود. بسیاری از تغییرات الگویی و رفتاری سیاست خارجی آمریکا به حوزه سیاست بین‌الملل و ساختار موازنه قدرت منطقه‌ای مربوط است. آسیای جنوب غربی در زمره مناطقی است که همواره بر سیاست امنیتی رؤسای جمهور آمریکا تأثیرگذار بوده است. چنین انگاره‌ای می‌تواند نقش مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ بر جای گذارد.

خاورمیانه و آسیای جنوب غربی در زمره حوزه‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیک هستند که نقش‌یابی قدرت‌های بزرگ و رقابت بازیگران منطقه‌ای را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. سائول کوهن^۱ به این موضوع اشاره دارد که خاورمیانه در سال‌های پس از جنگ سرد در فضای رقابت‌های فشرده و ستیزه‌های هویتی قرار گرفته است. علت اصلی آن را می‌توان ناشی از تضادهای فرهنگی، هویتی و تاریخی بازیگرانی دانست که هر یک تلاش دارند نقش منطقه‌ای خاص خود را ایفا کنند.

کنش و رویکرد رؤسای جمهور آمریکا در قرن بیست و یکم تابعی از معادله «موازنه قدرت»، «موازنه تهدید» و «موازنه ساختاری» بوده است. چگونگی کاربرد انگاره موازنه‌گرایی تابعی از معادله قدرت و اراده کارگزارانی در آمریکا است که می‌کوشند نقش راهبردی ایالات متحده در سیاست جهانی را تثبیت کنند. ترامپ از ناسیونالیسم برای حمایت از سیاست‌های تهاجمی آمریکا استفاده کرد و سیاست منطقه‌ای او به گسترش رادیکالیسم و تضادهای سیاسی در محیط منطقه‌ای منجر شد.

درک و تحلیل سیاست خاورمیانه‌ای - منطقه‌ای آمریکا نیازمند شناخت محیط منطقه‌ای، الگوی کنش بازیگران منطقه‌ای و سازوکارهای موازنه قدرت بوده است. تغییر و تداوم در سیاست امنیتی آمریکا در تمامی حوزه‌های جغرافیایی وجود دارد، ولی نشانه‌های آن در خاورمیانه بازتاب بیشتری داشته است. دونالد ترامپ و بایدن دو الگوی

1. Saul Cohen

متفاوت از سیاست منطقه‌ای جورج بوش پسر و باراک اوباما را در دستور کار قرار داده‌اند. هریک از آنان می‌کوشند مسئله موازنه منطقه‌ای را با الگوی خاصی از کنش تاکتیکی پیوند دهند.

کنش تاکتیکی آمریکا در خاورمیانه بر نشانه‌هایی همانند موازنه‌گرایی، کاربرد سیاست قدرت و هژمونی منطقه‌ای مبتنی بوده است. جورج بوش پسر در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم کوشید از طریق هژمونی منطقه‌ای، موقعیت آمریکا در خاورمیانه را تثبیت کند. هژمونی منطقه‌ای جورج بوش پسر بر سازوکارهایی همانند جنگ پیش‌دستانه به موازات رویارویی دموکراسی و تروریسم مبتنی بوده است. باراک اوباما سیاست موازنه نرم را در دستور کار قرار داد. ترامپ و بایدن بر اساس تجربه‌های تاکتیکی گذشته آمریکا در خاورمیانه ایفای نقش کردند (Lons, Sun & Al-Tamimi, 2019, p. 7).

مقایسه سیاست امنیت منطقه‌ای ترامپ و بایدن بیانگر این واقعیت است که ایالات متحده در قرن بیست و یکم از سازوکارهای مربوط به سیاست قدرت بهره گرفته است و از این طریق می‌کوشد زمینه شکل‌گیری نشانه‌هایی از هژمونی و موازنه‌گرایی را فراهم سازد. ترامپ تمایلی به شناخت قالب‌های کنش رفتاری گروه‌های هویتی نداشت. الگوی رفتاری ترامپ بر تعارض و مقابله با تمامی نیروهایی مبتنی است که می‌توانند بر معادله قدرت و سیاست امنیت منطقه‌ای خاورمیانه تأثیر گذار باشند.

نشانه‌های تفاوت و تمایز رؤسای جمهور آمریکا بر اساس سازوکارهای متفاوت و متمایز شده در چگونگی مهار محیط ساختاری بوده است. در هر دوران تاریخی، شکل خاصی از مهار بر سیاست امنیت منطقه‌ای تأثیر می‌گذارد. در دهه دوم قرن بیست و یکم نشانه‌هایی از «دگرسازی»، «نفرت» و «تمایز» در محیط اجتماعی و امنیت منطقه‌ای خاورمیانه شکل گرفته است. جنگ داخلی سوریه، ظهور داعش در عراق و منازعه‌های پایان‌ناپذیر گروه‌های رقیب در لبنان، سوریه، عراق و یمن بیانگر نشانه‌هایی از بحران دایمی خاورمیانه و آسیای جنوب غربی است.

یکی از نشانه‌های تمایز در الگوی رفتاری رؤسای جمهور آمریکا بر چگونگی کاربرد قدرت در محیط‌های منطقه‌ای مبتنی بوده است. باراک اوباما دو گانه مبتنی بر

«موازنه هویتی» را در دستور کار قرار داد. الگوی کنش باراک اوباما برای مدیریت بحران امنیت منطقه‌ای خاورمیانه و آسیای جنوب غربی بر اساس نشانه‌هایی از موازنه نرم شکل گرفت. اندیشه لیبرال-دموکراسی کارکرد خود را در سیاست امنیت منطقه‌ای اوباما از دست داد. اوباما از سازوکارهای موازنه نرم به‌ویژه در حوزه هویتی بهره گرفت (فوکویاما، ۱۳۹۸، ص ۷۲).

سیاست موازنه نرم باراک اوباما به نقش‌یابی گروه‌های افراطی سلفی، همانند داعش در خاورمیانه منجر گردید. باراک اوباما گام اول سیاست تاکتیکی در محیط منطقه‌ای را بر اساس حمایت منطقه‌ای از گروه‌های متعارض با قالب‌های ایدئولوژیک و تاکتیکی ایران قرار داد. الگوی رفتار منطقه‌ای اوباما، اثربخشی چندانی نداشت و ترامپ کوشید نیروهای گریز از مرکز داعش در محیط منطقه‌ای را مهار کند. ترامپ می‌خواست روابط سازنده‌ای با روسیه، مصر و سوریه ایجاد کند (Collins & Groppe, 2021, p. 8).

۱. بنیان‌های نظری موازنه‌گرایی در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا

موازنه‌گرایی محور اصلی نظریه رئالیسم در تبیین الگوهای سیاست خارجی کشورها به شمار می‌آید. محور اصلی اندیشه نظریه پردازان رئالیستی را موازنه قدرت و موازنه تهدید شکل می‌دهد. نظریه پردازانی همانند رابرت پایپ^۱ نیز مفهوم «موازنه نرم» را به کار گرفته‌اند. موازنه نرم بر سازوکارهای نئولیبرالی مبتنی است و برخی از رؤسای جمهور آمریکا همانند بایدن و باراک اوباما از آن برای بهینه‌سازی معادله قدرت و کاستن از هزینه‌های راهبردی آمریکا استفاده کرده‌اند (Morgenthau, 1952, p. 45).

مبانی تفکر امنیتی قدرت‌های بزرگ به‌طورعموم ماهیت ساختاری دارد. شکل‌بندی‌های ساختاری قدرت برای امنیت‌سازی در محیط منطقه‌ای، تابعی از الگوی هژمونی و موازنه‌گرایی بوده است. آمریکا در دومین دهه قرن بیست و یکم به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر به مرحله اعاده سازوکارهای موازنه‌گرایی در سیاست خارجی وارد شد.

1. Robert Pape

توضیح آنکه الگوی موازنه‌گرایی در دوران ریاست جمهوری بایدن و دونالد ترامپ با یکدیگر متفاوت بوده است و هر کدام می‌کوشند تا شکل خاصی از کنش ارتباطی را در برابر بازیگران منطقه‌ای ایجاد کنند.

۱-۱. موازنه تاکتیکی و تغییرباینده در سیاست خارجی آمریکا

موازنه تاکتیکی یکی از سازوکارهای سیاست خارجی کشورها برای حداکثرسازی قدرت و گذار از تهدیدهای امنیت ملی است. آمریکا شکل خاصی از سیاست موازنه قدرت را در دوران‌های مختلف به کار گرفته است. موازنه منطقه‌ای در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ تابعی از الگوی کنش متوازن با دیگر بازیگران خواهد بود. در سال‌های پس از جنگ سرد، زمینه برای شکل‌گیری دگرگونی‌هایی در حوزه روابط بین‌الملل پدید آمد و ضرورت‌های موازنه‌گرایی، ماهیت ساختاری، منطقه‌ای و هویتی یافت.

فضای موازنه با نشانه‌هایی از همکاری‌های متوازن آمریکا در محیط منطقه‌ای تبیین گردید. سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا بر مهار بازیگرانی مبتنی است که برای اثرگذاری بر معادله نفت، قدرت و سیاست همسایگی قابلیت لازم را دارند. بحران‌های منطقه‌ای تأثیر خود را از یک حوزه جغرافیایی به دیگر حوزه‌ها منتقل می‌کند. آسیای جنوب غربی ویژگی‌هایی دارد که می‌تواند هر بحران را به محیط همجوار منتقل سازد. خاورمیانه به عنوان یک سیستم، به طور گسترده‌ای از تحولات درونی اجزای تشکیل‌دهنده خود متأثر است و تاریخ یک سده گذشته‌اش تأییدکننده چنین روندی می‌باشد (خسروی، ۱۳۹۰، ص ۴۵).

کاربرد رهیافت‌های موازنه‌سازی منطقه‌ای در تبیین سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در قرن بیست و یکم اهمیت ویژه‌ای در روند نظریه‌پردازی داشته است. برخی از تحلیل‌گران همانند استفان والت^۱ از مفهوم موازنه تهدید در شکل‌بندی‌های امنیت

1. Stephen Walt

منطقه‌ای استفاده می‌کنند؛ برخی دیگر همچون گیدن رز^۱ می‌کوشند موازنه‌سازنده بر اساس شاخص‌های ساختاری را تبیین کنند. گیدن رز در مقام سردبیر نشریه تخصصی روابط خارجی آمریکا، محورهای اصلی سیاست خارجی ایالات متحده را در هر دوران منعکس می‌سازد.

۲-۱. کاربرد واقع‌گرایی تدافعی و موازنه‌تهدید در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا

کاربرد نظریه موازنه تهدید و موازنه قدرت در خاورمیانه همواره در زمره عوامل و موضوعاتی شمرده می‌شود که قابلیت تطبیق‌پذیری راهبردی و تاکتیکی در محیط پرمناقشه خواهد داشت. والت می‌گوید به هر میزان که دولت‌های رقیب نقش تهاجمی بیشتری داشته باشند، امکان شکل‌گیری موازنه بیشتر افزایش می‌یابد؛ اما در مواردی نیز دولت‌ها به‌ویژه آنهایی که ضعیف‌ترند یا در طول جنگ تصور می‌کنند که یک طرف به پیروزی نزدیک می‌شود، احتمال آنکه سیاست همراهی یا الحاق را در پیش گیرند، افزایش بیشتری می‌یابد (Walt, 2000, p. 25).

واقع‌گرایی تدافعی محور اصلی سیاست و الگوی رفتاری کشورها را بر اساس معادله قدرت متوازن‌شده و موازنه تهدید قرار داده‌اند. واقع‌گرایی تدافعی موضوع قدرت و سیاست راهبردی آمریکا را تغییرباینده می‌داند. تبیین سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا بر اساس سازوکارهای واقع‌گرایی تدافعی باید بر «موازنه تهدید» مبتنی باشد. استفان والت مفهوم موازنه تهدید را به جای موازنه قدرت در روند نظریه‌پردازی امنیت منطقه‌ای به کار گرفت.

کاربرد نظریه موازنه تهدید در مناطقی حاصل می‌شود که امکان مهار بازیگران بر اساس معادله قدرت و ائتلاف وجود داشته باشد. علت اصلی آن را باید در احساس تهدید دائمی کشورهای خاورمیانه از قدرت‌های بزرگ و دیگر بازیگران دانست. استفان والت تهدید را به‌مثابه ترکیبی از قدرت تهاجمی دولت، توان‌مندی‌های نظامی،

1. Gideon Rose

نزدیکی جغرافیایی و نیت تجاوزکارانه احتمالی آن می‌داند. در نگرش استفان والت، دولت‌ها در برابر آن دسته از دولت‌هایی دست به موازنه می‌زنند که تهدیدی فوری برای موجودیت یا منافع آنها باشند.

هرگونه سیاست قدرت بر اساس نشانه‌هایی از موازنه تعریف می‌شود. موازنه تهدید والت به مفهوم کاربرد سازوکارهایی است که زمینه شکل‌گیری ائتلاف و اتحاد دولتی را در برابر دیگر دولت‌ها پدید می‌آورد. سیاست موازنه تهدید در مقابل دولتی شکل می‌گیرد که عامل تهدید و تغییر موازنه قدرت در محیط منطقه‌ای است. در نگرش والت هر قدر دولت‌ها قوی‌تر باشند یا احتمال جلب حمایت دیگر متحدان خود را بیشتر بدانند، امکان اتخاذ سازوکارهای موازنه‌گر بیشتر می‌شود.

۱-۳. رهیافت‌های ائتلاف‌ساز در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا

ایالات متحده همواره سیاست امنیتی خود را در قالب ائتلاف‌های تغییرباینده قرار داده است. نظریه‌پردازانی همانند استفان والت و گیدن رز محور اصلی اندیشه خود را بر ائتلاف‌سازی قرار داده‌اند. ائتلاف‌های منطقه‌ای در شرایطی حاصل می‌شود که زمینه برای تغییر در معادله قدرت به وجود آید. ایالات متحده و برخی از کشورهای منطقه‌ای محور اصلی سیاست خود را مقابله با ایران، جبهه مقاومت و بازیگرانی قرار داده‌اند که با سیاست هژمونیک آمریکا در منطقه سازگاری ندارند.

گیدن رز نیز در زمره نظریه‌پردازانی است که مفاهیمی را در ارتباط با امنیت‌سازی در خاورمیانه تبیین کرده است. در نگرش گیدن رز، ائتلاف‌سازی طیف‌های مختلفی دارد. کشورها تنها در شرایطی که احساس کنند تهدیدی علیه آنها وجود دارد به آن واکنش نشان می‌دهند و این واکنش نیز اغلب تنها در سطح ایجاد موازنه و بازداشتن بازیگر تهدیدکننده از کنش تهاجمی است. تنها در شرایطی که معضل امنیت خیلی جدی شود، واکنش‌های سخت‌تری به شکل بروز تعارض‌ها رخ خواهد

داد (Rose, 2021, p. 15).

۴-۱. رهیافت‌های نئورئالیستی در سیاست خاورمیانه‌ای رؤسای جمهور آمریکا

رهیافت‌های نئورئالیستی بخش دیگری از مبانی نظری و ادراکی رؤسای جمهور آمریکا برای تحقق اهدافی مانند موازنه منطقه‌ای و کنش هژمونیک در خاورمیانه می‌باشد. فرید زکریا جزو نظریه پردازانی است که نئورئالیسم تهاجمی را با سیاست انتقادی پیوند داده و برخی از الگوهای رفتاری رؤسای جمهور آمریکا به ویژه دونالد ترامپ را نقد کرده است. به باور زکریا سیاست تهاجمی ترامپ هیچ گاه به تثبیت محیط منطقه‌ای منجر نشده و چالش‌های امنیت آمریکا در خاورمیانه را افزایش می‌دهد.

محور اصلی نئورئالیسم تهاجمی در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا، به واقعیت‌های راهبردی مربوط می‌شد که با نشانه‌های توهم‌نثولیرالی مغایرت دارد. این گونه از نظریه پردازان به این موضوع اشاره دارند که آمریکا در روند امنیت‌سازی خاورمیانه‌ای فاقد اراده و قابلیت تصمیم‌گیری برای سیاست‌گذاری راهبردی بوده، این امر چالش‌های امنیت منطقه‌ای ایالات متحده در قرن بیست و یکم را افزایش خواهد داد. نظریه‌پردازان نئورئالیسم تهاجمی بر ضرورت بازتولید سیاست امنیتی آمریکا در قالب موازنه‌گرایی تأکید دارند (Jakes & Kershner, 2021, p. 5).

۵-۱. نئورئالیسم انگیزشی و مهار منطقه آشوب‌زده

نئورئالیسم انگیزشی محور اصلی سیاست و الگوی رفتاری خود را بر معادله قدرت تاکتیکی، مرحله‌ای و تغییر یابنده قرار داده است. کاربرد چنین نظریه‌ای از سوی کارگزاران سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا به این دلیل بود که محیط منطقه‌ای در سال‌های بعد از جنگ سرد در وضعیت تغییر هویتی، راهبردی و تاکتیکی قرار گرفته است. در چنین شرایطی می‌توان تأکید داشت که امنیت آشوب‌زده در محیط بحرانی خاورمیانه شکل گرفته و به صورت مرحله‌ای گسترش یافته است.

شاید یکی از دلایل شکل‌گیری امنیت آشوب‌زده را بتوان تغییر در معادله قدرت بازیگران جهانی در نظام چندمرکزی دانست. نظام چندمرکزی اصلی‌ترین ویژگی پیچ تاریخی در سیاست جهانی است. در جهان چندمرکزی، مجموعه وسیعی از دیگر انواع

بازیگران وجود دارد که «بازیگران فارغ از حاکمیت» نامیده می‌شوند. چنین نیروهایی چهره‌های مرکزی‌اند و علائق آنها به‌طور عمده متوجه جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سیاست جهان است که جوامع را به یکدیگر پیوند می‌دهند (روزنا، ۱۳۸۴، ص ۹۵).

۱-۵. نظریه‌های انتقادی سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا

محور اصلی سیاست‌گذاری در ارتباط با سیاست منطقه‌ای و خاورمیانه‌ای آمریکا را اندیشه‌هایی شکل داده است که مخالفت خود را با جنگ آمریکا در عراق، افغانستان و لیبی بازتاب داده‌اند. این گونه از نظریه‌پردازان در زمره گروه‌های انتقادی سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوران جورج بوش و دونالد ترامپ بوده‌اند. تغییر در ساختار موازنه قدرت تأثیر خود را بر روندهای امنیت‌سازی آمریکا در خاورمیانه بر جای می‌گذارد. نظریه‌پردازانی همانند اولیور استیونکل^۱ موضوع «جهان پساغربی» را بر اساس روندهای کاهش نقش هژمونیک آمریکا در خاورمیانه بیان داشته‌اند.

نظریه‌پردازان انتقادی به این موضوع توجه دارند که افزایش هزینه‌های راهبردی آمریکا در محیط منطقه‌ای هرگز به امنیت‌سازی منجر نخواهد شد. بحران‌های پایان‌ناپذیر را می‌توان در سیاست منطقه‌ای آمریکا مشاهده کرد. موضوع ظهور دیگران به مفهوم آن است که زمینه برای نقش‌یابی بازیگران حاشیه‌ای در محیط امنیتی خاورمیانه به وجود آمده است. هرگاه نقش هژمونیک قدرت‌های بزرگ در محیط امنیت منطقه‌ای کاهش یابد، نشانه‌هایی از جابه‌جایی قدرت اجتناب‌ناپذیر خواهد بود (Duffy Toft & Kushi, 2013, p. 35).

تغییر در شکل‌بندی‌های موازنه منطقه‌ای نیازمند همکاری بازیگران نوظهور و برخی از قدرت‌های بزرگ در سطح جهانی است. به همان گونه که آمریکا حامی ساختاری اسرائیل، عربستان، امارات عربی متحده و برخی دیگر از کشورهای منطقه‌ای است، به‌طبع ایران نیز در راستای نظم متوازن، نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای کنش ائتلافی

1. Oliver stuenkel

برخی از قدرت‌های بزرگ در حوزه سیاست جهانی و نظم منطقه‌ای خاورمیانه خواهد بود (Stuenkel, 2017, p. 4).

۱-۶. رهیافت‌های افول آمریکا در نظم خاورمیانه‌ای

هرگونه امنیت‌سازی منطقه‌ای نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهایی است که زمینه لازم برای اثربخشی در محیط منطقه‌ای را فراهم می‌سازد. اثربخشی و سیاست اعمال نفوذ نیازمند بهره‌گیری از معادله قدرت خواهد بود. برخی از نظریه‌پردازان و سیاست‌گذاران راهبردی از جمله آندره فوگک راسموسن گفته‌اند که قدرت راهبردی و منطقه‌ای آمریکا در قرن بیست و یکم کاهش یافته و برای اثبات‌سازی خاورمیانه هیچ‌گونه برنامه تاکتیکی و راهبردی ندارد. فقدان برنامه تاکتیکی به ظهور چالش‌های خاورمیانه‌ای جدید برای آمریکا منجر شده است (Rasmussen, 2015, p. 4).

نظریه‌پردازان دیگری همانند چارلز کوپچان^۱ نگرش انتقادی به سیاست امنیتی ایالات متحده دارند و اشاره دارند که ایالات متحده نیازمند سازماندهی شکل جدیدی از امنیت منطقه‌ای در خاورمیانه خواهد بود. محور اصلی تفکر کوپچان را موضوعات ساختاری در روند امنیت‌سازی تشکیل می‌دهد. بر اساس نگرش کوپچان هرگاه کشوری موقعیت خود را در سیاست و اقتصاد جهانی از دست بدهد، برای تثبیت نقش و جایگاه منطقه‌ای خود در مناطق بحرانی با چالش‌های جدیدی روبرو خواهد شد. کوپچان سیاست امنیت منطقه‌ای خاورمیانه در قرن بیست و یکم را بحران‌ساز می‌داند (Kupchan, 2013, p. 71).

۱-۷. کاربرد نظریه نئورالیستی والتز در تبیین سیاست خاورمیانه‌ای رؤسای جمهوری آمریکا

والتز را می‌توان نظریه‌پرداز ساختاری موازنه قدرت و گذار از ایدئالیسم آمریکایی برای توسعه قدرت دانست. والتز علت اصلی شکل‌گیری بحران‌های منطقه‌ای را بر

1. Charles Kupchan

اساس فرایند گذار از ساختار دوقطبی تحلیل می‌کند. والتز بحران‌های قرن بیست و یکم را تابعی از دگرگونی‌های ساختاری دانسته، آن را محور اصلی بسیاری از بحران‌های منطقه‌ای آمریکا می‌داند؛ همچنین والتز به مفهوم «سیالیت راهبردی» و «سیالیت امنیتی» توجه دارد و اشاره می‌کند که امنیت خاورمیانه‌ای آمریکا در ساختار دوقطبی در مقایسه با دیگر شکل‌بندی‌های ساختاری نظام بین‌الملل ثبات بیشتری داشته است.

در نگرش ساختاری والتز، موازنه‌گرایی عامل اصلی ثبات و امنیت‌سازی منطقه‌ای کشورها به شمار می‌آید. بر اساس چنین نگرشی، والتز به این جمع‌بندی می‌رسد که آمریکا در سال‌های پس از فروپاشی ساختار دوقطبی، با نشانه‌هایی از «وضعیت بی‌ساختاری» و «آشوب منطقه‌ای» روبرو شده و برای مهار بحران‌های منطقه‌ای از سازوکارهای کنش نظامی بهره گرفته است. کنش نظامی زمینه‌یکجانبه‌گرایی ساختاری آمریکا را ایجاد کرده، این امر به شکل‌گیری نشانه‌هایی از بحران‌های امنیت منطقه‌ای منجر شده است.

۲. شاخص‌های سیاست و امنیت خاورمیانه‌ای دونالد ترامپ

سیاست امنیت منطقه‌ای دونالد ترامپ در خاورمیانه بر نشانه‌هایی از موازنه‌گرایی ترجیحی مبتنی بوده است. محور اصلی موازنه‌گرایی ترجیحی را سیاست قدرت تشکیل می‌دهد. ترامپ قدرت را در مفاهیمی همانند «جنگ پیش‌دستانه» و «دوگانه‌سازی راهبردی» در سیاست منطقه‌ای به کار گرفت. وی برای تحقق اهداف خود از سازوکارهای عملیات نظامی علیه سوژه‌های امنیتی در افغانستان و عراق بهره گرفت. کنش ترامپ بر نشانه‌هایی از اقدام تهاجمی علیه سوژه‌های امنیتی مبتنا داشت.

۱-۲. گذار از فضای بی‌ساختاری در امنیتی‌سازی خاورمیانه

سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده در سال‌های پس از جنگ سرد در وضعیت بی‌ساختاری قرار گرفت. نخستین نشانه بی‌ساختاری را می‌توان در یک‌جانبه‌گرایی

سیاست خارجی آمریکا مورد توجه قرار داد. دونالد ترامپ کوشید موضوع مهار ساختاری را در دستور کار قرار دهد. نظریه ساختاری امنیت و قدرت به این موضوع اشاره دارد که هرگاه بازیگری در صدد برآید موازنه قدرت را بر هم زند یا از سازوکارهای یک‌جانبه‌گرا استفاده کند، در آن شرایط زمینه برای ظهور بحران‌های جدید ایجاد می‌شود.

موازنه قدرت محور اصلی سیاست بین‌الملل و نظم منطقه‌ای خاورمیانه خواهد بود. دونالد ترامپ کوشید موازنه قدرت را بر اساس شکل‌بندی کنش تهاجمی تبیین کند. هرگونه جابجایی موازنه قدرت در نظم خاورمیانه‌ای باید بر دگرگونی‌های مرحله‌ای قدرت و کنش راهبردی مبتنی باشد. جونز با پذیرش اهمیت خاورمیانه در ساختار توزیع توانایی‌ها و تأثیرگذاری نظام بین‌الملل اشاره می‌کند موازنه می‌تواند در مقابل مهم‌ترین هدف دولت‌ها نقش تأثیرگذار منطقه‌ای داشته باشد.

نگرش موازنه قدرت مبتنی بر کاهش توان‌مندی ایران به ارتقای سطح امنیت، تأثیرگذاری و نفوذ در ثبات خاورمیانه منجر می‌شود. ترامپ می‌کوشید افزون‌بر نقش متغیرهای داخلی، برخی از موضوعات منطقه‌ای خاورمیانه و راهبرد سیاست بین‌الملل را تحت تأثیر معادله قدرت گذار از فضای بی‌ساختاری قرار دهد. ترامپ میان دولت‌های طرفدار حفظ شرایط موجود و دولت طرفدار تغییر و نیز دولت‌های ایدئولوژیک و غیرایدئولوژیک برای موازنه خاورمیانه تفاوت قائل بود (Jones, 2020, p. 21).

وی می‌کوشید موضوع مربوط به امنیت‌سازی خاورمیانه‌ای را بر اساس سازوکارهای موازنه نظامی و فروش تسلیحات به کشورهای خاورمیانه جبران کند. ترامپ توجه داشت که بخش قابل توجهی از شکل‌های منازعه در خاورمیانه به‌طور عمده ماهیت کم‌شدت، نیابتی و تصاعدی‌بنده داشته است و این امر زمینه لازم برای نقش‌یابی مؤثر آمریکا در موازنه تسلیحاتی منطقه‌ای را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. دیوید بالدوین^۱ در مطالعات امنیتی آمریکا برای قرن بیست و یکم می‌نویسد که امنیت خاورمیانه به گونه‌ای

1. David Baldwin

اجتناب‌ناپذیر بر اساس رقابت‌های سیاسی، ستیزه‌های ژئوپلیتیک، ظهور ایدئولوژی‌های رادیکال و بحران‌های هویتی بازتولید می‌شود (Baldwin, 1995, p. 120).

۲-۲. کنش تاکتیکی ترامپ در امنیت‌سازی خاورمیانه‌ای

رقابت و رویارویی ایدئولوژیک در خاورمیانه به عنوان بخشی از کنش بازیگران رقیب در محیط منطقه‌ای محسوب می‌شود. علت اصلی آن را باید فقدان شکل‌بندی‌های نهادی بازیگران و الگوی کنش آنان در محیط منطقه‌ای دانست. ترامپ هیچ‌گونه توجهی به سیاست مهار اجتماعی خاورمیانه بر اساس الگو و سازوکارهای باراک اوباما نداشت. واقعیت آن است که اوباما از سازوکارهای کنش هویتی، تغییر اجتماعی و حمایت سیاسی برای دستیابی به نشانه‌هایی از موازنه هویتی در محیط‌هایی با درجه تضاد ژئوپلیتیک بهره می‌گرفت.

رویکرد موازنه هویتی اوباما با انگاره‌های ترامپ مغایر بود؛ بنابراین ترامپ از سازوکارهای همکاری کم‌شدت با کشورهای همانند ایران بهره گرفت. خروج ترامپ از برج‌ام در سال ۲۰۱۸م. را می‌توان تغییر در انگاره کنش تاکتیکی ترامپ در روند امنیت‌سازی خاورمیانه‌ای دانست. به‌طور کلی می‌توان تأکید کرد که محور اصلی سیاست راهبردی دونالد ترامپ در خاورمیانه مبتنی بر موازنه نظامی، فروش تسلیحات و تقویت ائتلاف‌های منطقه‌ای، متفاوت از رویکرد و انگاره تاکتیکی باراک اوباما بود که بر موازنه هویتی ابتدا داشت. موازنه هویتی اوباما به گونه تدریجی کارکرد خود را از دست داد (Meysan, 2011, p. 12).

نشانه‌هایی از ائتلاف‌سازی و موازنه تاکتیکی در نگرش ترامپ وجود داشته است. در دوران وی، زمینه برای بازسازی روابط کشورهای عربی و اسرائیل در چارچوب «توافق ابراهیم» ایجاد شد. کوشش تلاش کرد شرایط لازم برای ارتقا مزیت نسبی اسرائیل در منطقه را فراهم آورد. ترامپ با انتقال سفارت اسرائیل از تل‌آویو به بیت‌المقدس موافقت کرد. بسیاری از سیاست‌های ترامپ بر اتخاذ سازوکارهایی مبتنی بود که بتواند زمینه لازم برای محدودسازی قدرت ایران و امنیت فزاینده برای اسرائیل در خاورمیانه را از

طریق سازوکارهای کنش تاکتیکی، فروش تسلیحات و حمایت از متحدان فراهم آورد. شکل دیگری از کنش تاکتیکی ترامپ در محیط منطقه‌ای را می‌توان سازوکارهای تغییر یابنده در سازمان‌دهی توازن منطقه‌ای دانست. در نگرش ترامپ هرگونه موازنه منطقه‌ای خاورمیانه باید سیاست قدرت آمریکا و متحدان آن را فراهم سازد. انگاره ترامپ برای کنش تاکتیکی بر اساس سازوکارهای الهام‌بخش تولید و کاربرد قدرت بود. نظم منطقه‌ای خاورمیانه در تفکر ترامپ تنها در شرایطی حاصل می‌شد که امکان کاربرد قدرت تاکتیکی برای مهار بازیگران، حوادث و فرایند منطقه‌ای وجود داشته باشد.

نقش‌یابی ترامپ در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا مبتنی بر کنش تاکتیکی، تغییر در موازنه قدرت و ارتقای قابلیت تاکتیکی اسرائیل شکل گرفت. ترامپ انگاره ساختاری قدرت در سیاست بین‌الملل را با ناسیونالیسم پیوند داد؛ همچنین ترامپ در صدد برآمد تا زمینه تغییر در موازنه قدرت بر اساس تعادل پویا را ایجاد کند. تعادل پویا به منزله ایجاد توازن میان قدرت و الگوی رفتاری آمریکا برای مهار کنش بازیگران منطقه‌ای به شمار می‌آید (Mandel, 2020, p. 8).

۲-۳. تصاعد بحران امنیتی و عملیات تاکتیکی در برابر ایران

دونالد ترامپ از سازوکارهای تصاعد بحران امنیتی و عملیات تاکتیکی در ارتباط با ایران بهره گرفت. عملیات نظامی نیروهای فرماندهی مرکزی آمریکا در برابر نیروی قدس و سردار سلیمانی را می‌توان در زمره الگوهای دانست که ترامپ در ارتباط با امنیت منطقه‌ای خاورمیانه به کار گرفت. ترامپ اعتقاد داشت که مقابله با فرماندهی نیروی قدس می‌تواند میزان اثربخشی و کارآمدی جمهوری اسلامی در محیط منطقه‌ای را به میزان قابل توجهی کاهش دهد.

بر اساس چنین انگاره‌ای است که سومین نشانه سیاست خاورمیانه‌ای دونالد ترامپ را می‌توان بر اساس شاخص‌های کنش تاکتیکی تبیین کرد. کنش تاکتیکی دونالد ترامپ در ارتباط با ایران مبتنی بر نشانه‌هایی از رویارویی کم‌شدت و محاصره همه‌جانبه قرار

داشته است. درگیری کم‌شدت، چاشنی کنش تاکتیکی آمریکاست و می‌تواند زمینه لازم برای محدودسازی قدرت ایران ایجاد کند. یکی از محورهای اصلی سیاست امنیتی و خاورمیانه‌ای آمریکا، مقابله و محدودسازی قدرت تاکتیکی ایران در محیط منطقه‌ای بوده است.

رویارویی ترامپ با ایران می‌تواند ماهیت تاکتیکی و عملیاتی داشته باشد. خروج ترامپ از برجام، سیاست و الگوی کنش تاکتیکی برای محدودسازی قدرت ایران را بازتاب می‌دهد. در این فرایند هرگونه تغییر ژئوپلیتیک سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا در برابر ایران، تابعی از معادله قدرت بوده است. واقعیت‌های کنش بسیاری از کشورها در فضای سیاست و اقتصاد جهانی در مناطق بحرانی همانند خاورمیانه، بیانگر این واقعیت است که سیاست قدرت می‌تواند زمینه دگرگونی‌های مرحله‌ای در ثبات منطقه‌ای را ایجاد کند.

رویارویی ترامپ و ایران تابعی از تلاش دایمی آمریکا برای بهینه‌سازی موقعیت خود در نظم جهانی بوده است. برای تحقق چنین هدفی ترامپ کوشید زمینه لازم برای تغییر دایمی در معادله سیاست قدرت خاورمیانه‌ای را از طریق محدودسازی قدرت ایران پدید آورد. ترامپ می‌دانست که هرگاه نشانه‌هایی از تغییر در ابزارهای قدرت یا سیاست قدرت بازیگران خاورمیانه‌ای پدید آید، زمینه برای شکل‌گیری نشانه‌هایی از ثبات امنیتی و دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی تحقق می‌یابد.

انگاره دونالد ترامپ درباره ایران ماهیت متفاوتی از باراک اوباما داشته است. ترامپ همواره سیاست کنش تعاملی و دربرگیری اوباما با ایران را نکوهش می‌کرد و می‌کوشید از سازوکارهای کنش تهاجمی‌تری استفاده کند. وی شکل جدیدی از تضادهای سیاسی و امنیتی با ایران را به وجود آورد. گسترش بحران با ایران چالش‌های امنیت منطقه‌ای ایالات متحده در خاورمیانه را گسترش داد. ترامپ بر ضرورت «چرخش‌های ژئوپلیتیک» در جهت مقابله با ایران تأکید داشت.

او می‌دانست که نقش منطقه‌ای ایران بسیار افزایش یافته است و این امر چالش‌های امنیتی بیشتری را در آینده سیاست خارجی آمریکا ایجاد خواهد کرد. تغییر و تداوم،

محور اصلی سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در قرن بیست و یکم بوده است. خاورمیانه همواره چالش‌های امنیتی و راهبردی داشته است؛ به گونه‌ای که زمینه درگیری و ستیزش بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ در فضای کنش تهاجمی ترامپ علیه ایران را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد (Sanger, Erlanger & Fashshi, 2021, p. 4).

سیاست خاورمیانه‌ای دونالد ترامپ بر اساس نشانه‌هایی از مهار و محدودسازی قدرت ایران همراه بوده است. ترامپ احساس می‌کرد می‌تواند از طریق سازوکارهای کنش تاکتیکی و عملیاتی با سیاست منطقه‌ای ایران مقابله کند. ترامپ در نظر داشت شکل جدیدی از دگرگونی‌های ژئوپلیتیک قرن بیست و یکم را بر اساس رویارویی و مهار قدرت ایران در شکل‌بندی‌های اقتصادی، سیاسی و هویتی خاورمیانه فراهم سازد. محدودسازی قدرت ایران یکی از سازوکارهای تحقق چنین اهدافی در انگاره و سیاست منطقه‌ای ترامپ بوده است. مهار امنیت خاورمیانه در انگاره ترامپ بدون مقابله با محدودسازی قدرت منطقه‌ای ایران امکان‌پذیر نمی‌شد (Kaye & et al., 2021, p. 38).

۳. شاخص‌های موازنه فراساحلی در سیاست خاورمیانه‌ای بایدن

موازنه فراساحلی محور اصلی سیاست خاورمیانه‌ای جوزف بایدن بوده است. انگاره سیاسی و راهبردی بایدن مبتنی بر نشانه‌هایی از همکاری مرحله‌ای بر اساس ائتلاف متوازن برای مدیریت بحران بوده است. سیاست ژئوپلیتیک آمریکا در دوران جدید با نشانه‌هایی از امنیت‌سازی فراساحلی روبرو شد. خروج آمریکا از افغانستان و کاهش ضریب درگیری آمریکا در عراق و سوریه بخشی از سازوکارهای محوری سیاست فراساحلی بایدن بود.

اگرچه محورهای اصلی سیاست منطقه‌ای و الگوی کنش راهبردی آمریکا به نسبت ثابت است، اما هرگونه تغییر در زمامداران آمریکایی، الگوی کنش آنان را نیز تغییر خواهد داد. ضرورت‌های موازنه فراساحلی در سیاست خارجی آمریکا بیانگر این واقعیت است که معادله قدرت همواره در حال تغییر بوده است و قدرت‌های بزرگ همانند ایالات متحده نیازمند ترمیم و بازسازی موقعیت خود در خاورمیانه خواهد بود.

الگوی رفتار امنیتی و راهبردی بایدن در خاورمیانه بر سازوکارهای موازنه فراساحلی مبتنی است و این امر از طریق نشانه‌هایی همانند قدرت نرم، همکاری‌های تاکتیکی و سازوکارهای کنش چندجانبه بازتولید می‌شود.

سازوکارهای کنش فرامنطقه‌ای آمریکا بر معادله قدرت، امنیت، بازدارندگی و مهار تاکتیکی بازیگران گریز از مرکز مبتنی بوده است. در چنین فرایندی محور و عناصر بنیادین سیاست خاورمیانه‌ای بایدن و بلیکن بر نشانه‌هایی از موازنه منطقه‌ای ابتدا دارد. این گونه از نظریه پردازان و زمامداران آمریکایی تلاش دارند سطح جدیدی از همکاری‌های منطقه‌ای با کشورهای خاورمیانه را بر اساس موازنه فراساحلی تعریف کنند. هرگونه موازنه فراساحلی مبتنی بر درک ضرورت‌های امنیت‌سازی منطقه‌ای، بر اساس همکاری موازنه و حضور تاکتیکی است (Chalfant, 2021, p. 14).

نظریه پردازان راهبردگرا در ایالات متحده اعتقاد دارند که آمریکا نمی‌تواند روسیه را در روند مقابله با تهدیدها و بحران‌های امنیتی در حوزه‌های منطقه‌ای نادیده انگارد. کانال ارتباط رسمی میان کشورهای عضو با شورای ناتو - روسیه، پس از بحران اوکراین نشانه‌هایی از تغییر داشته است. ضرورت‌های موازنه فراساحلی بایدن ایجاب می‌کند زمینه بهره‌گیری از نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی را به وجود آورد. این گونه از نهادهای امنیتی چونان ابزاری در جهت پیشگیری از بحران‌ها، تحلیل رویدادها، طرح ایده‌ها و توافق درباره چگونگی اجرای اقدامات مشترک در ارتباط با مناطق بحرانی مورد توجه هستند (Raine, 2021, p. 65).

مهم‌ترین مسئله سیاست خارجی آمریکا در دهه سوم قرن بیست و یکم آن است که آیا زمینه بازدارندگی راهبردی مبتنی بر خویش‌داری متقابل بازیگران مؤثر در نظام جهانی چه وضعیتی خواهد داشت. برخی از واقعیت‌های محیط منطقه‌ای نشان می‌دهد بحران در محیط پیرامونی با چالش‌های اجتماعی مشابه خشونت‌ها و همدارن ترامپ، برای مهار ساختمان کنگره آمریکا پیوند یافته و اعتبار آمریکا را در سیاست جهانی کاهش داده است.

بسیاری از نظریه پردازان موضوعات راهبردی معتقدند که هرگونه کنش آمریکا

برای اشغال حوزه‌های جغرافیایی خاورمیانه با چالش امنیتی روبرو می‌شود. ایشان می‌گویند حضور فاجعه‌بار نیروهای نظامی آمریکا در عراق و افغانستان هرگز مدیریت نشد و زمینه شکل‌گیری چالش‌های جدید برای دولت آمریکا را فراهم آورد. هر یک از اقدامات یادشده تعادل و موازنه قدرت در سطوح راهبردی را با چالش روبرو ساخت (IISS, 2021, p. 24).

۳-۱. همکاری‌های چندجانبه در روند امنیت‌سازی خاورمیانه‌ای

در سال ۲۰۲۱م. سطح همکاری‌های نظامی و امنیتی بایدن و اسرائیل به گونه قابل توجهی افزایش یافت. بایدن کوشید کنش راهبردی امنیت منطقه‌ای را بر اساس همکاری‌های چندجانبه کشورهای عربی، اسرائیل و بازیگران منطقه‌ای بازسازی کند. در واقع فضای کنش ارتباطی ایران و آمریکا در دوران بایدن از سال ۲۰۲۱م. بسیار پیچیده و پرمخاطره شده است. بایدن می‌کوشد از سازوکارهای «موازنه منطقه‌ای» در ارتباط با کشورهای خاورمیانه استفاده کند (Kami, 2021, p. 3).

سازوکارهای سیاست فراساحلی بایدن بر شکل جدیدی از الگوی کنش تعاملی با کشورهای منطقه‌ای مبتنی بوده است. وی تلاش دارد موازنه فراساحلی را مبتنی بر نشانه‌هایی از ائتلاف و همکاری منطقه‌ای و حضور کم‌شدت قرار دهد. اگر دونالد ترامپ از سازوکارهای موازنه نظامی و فروش تسلیحاتی بهره می‌گرفت، بایدن سیاست امنیت منطقه‌ای خود را بر اساس ارتقای سطح همکاری‌های دیپلماتیک و مشارکت در برنامه‌های امنیت‌سازی منطقه‌ای قرار داده است.

اگرچه اسرائیل در سیاست خارجی دونالد ترامپ و بایدن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، بایدن زمینه برکناری و حاشیه‌ای شدن نتانیاهو را برای حداکثرسازی سطح همکاری‌های راهبردی آمریکا و اسرائیل در چارچوب نیروی فرماندهی مرکزی ایجاد کرد. بایدن تلاش دارد تا اسرائیل را در فضای موازنه منطقه‌ای قرار دهد؛ درحالی که ترامپ می‌خواست مزیت نسبی اسرائیل در منطقه را ارتقا بخشد و از این طریق زمینه کاهش چالش‌های تاکتیکی علیه آن را به وجود آورد.

اگرچه پیمان آتلانتیک شمالی در دوران دونالد ترامپ به تدریج کارکرد خود را از دست داد، بایدن در صدد برآمد تا زمینه تقویت و ارتقای موقعیت ناتو را ایجاد کند. به طور کلی بایدن در صدد تقویت نهادها و پیمان‌های منطقه‌ای است و این‌گور را در ارتباط با حوزه منطقه‌ای جنوب غرب آسیا نیز به کار گرفته است. بایدن می‌دانست که یکی از دلایل اصلی ظهور بحران‌های منطقه‌ای تصاعدیابنده، بهره‌گیری از سیاست پایان‌ناپذیر قدرت بوده است.

بایدن کوشید تفسیر کاملاً متفاوتی از سیاست قدرت ارائه دهد. معادله قدرت در اندیشه سیاسی و تفکر ژئوپلیتیک روزافزون شده است. گسترش سیاست قدرت توسط هر بازیگری، زمینه دگرگونی‌های ژئوپلیتیک را ایجاد کرده است و این امر با ضرورت‌های موازنه فراساحلی مغایرت دارد. اندیشه توسعه قدرت در تفکر راهبردی و ژئوپلیتیک آمریکا در دوره بایدن، محور اصلی مدیریت بحران‌های نوظهور در محیط منطقه‌ای شده است. توسعه قدرت در سیاست منطقه‌ای و ژئوپلیتیک آمریکا به موازات رقابت‌های منطقه‌ای با روسیه، زمینه گسترش و عملیاتی شدن ناتو را فراهم آورده است (NATO, 2021, p. 17).

سیاست بین‌الملل در دوران بایدن بار دیگر در فضای جنگ سرد با روسیه قرار گرفت. روسیه امیدوار است تغییرات سیاسی در آینده آمریکا، زمینه جابجایی کنش‌الگویی در اولویت زمامداران آمریکایی را فراهم سازد. بحران‌های منطقه‌ای چالش‌های امنیتی نوظهور به وجود می‌آورد. اگرچه بحران اوکراین معادله قدرت و امنیت منطقه‌ای اوراسیا را دگرگون کرد، واقعیت‌های راهبردی بیانگر جلوه‌هایی از همکاری‌گرایی راهبردی ایران و روسیه را اجتناب‌ناپذیر کرد.

تغییر در معادله روابط ایران و روسیه یکی از نشانه‌های کنش ژئوپلیتیک بازیگران غیرهمگن در محیط‌های بحرانی سال‌های پس از جنگ سرد بوده است. روسیه در فضای شورای امنیت سازمان ملل بار دیگر با نشانه‌هایی از سیاست سرزنش روبرو شد. یکی از تاکتیک‌های اصلی آمریکا در فرایند امنیت‌سازی منطقه‌ای خاورمیانه را می‌توان مشارکت ناتو و روسیه دانست. هرچند چنین فرایندی پس از بحران اوکراین با

نشانه‌هایی از وقفه همراه شد. چنین اقدامی به عنوان یکی از ضرورت‌های نهادینه‌سازی بازیگران در نظام سیاسی بین‌المللی محسوب می‌شود (Fitzpatrick, 2021, p. 95).

۲-۳. اثبات‌سازی و بازتولید موازنه منطقه‌ای

یکی از محورهای اصلی موازنه فراساحلی، نقش‌یابی ایران در محیط منطقه‌ای و مهار آن از طریق سازوکارهای مربوط به قدرت نرم می‌باشد. درباره چرایی موازنه نرم بایدن با جمهوری اسلامی، رویکردهای مختلفی ارائه شده است. نکته اول آن است که هرگونه موازنه سخت می‌تواند چالش‌های امنیتی فراروی ایران و ایالات متحده را گسترش دهد. نکته دوم به شرایطی مربوط می‌شود که گسترش جبهه مقاومت، موقعیت ژئوپلیتیک ایران را ارتقا داده و بهبود بخشیده است. نکته سوم این است که بایدن می‌دانست رویکرد ایران ماهیت تهاجمی و گسترش‌طلبانه نداشته و بر نشانه‌هایی از همکاری‌های منطقه‌ای متقابل برای تأمین نیازهای راهبردی خود مبتنی خواهد بود.

هرگونه موازنه‌سازی نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهایی است که امکان کنش همکاری‌جویانه بازیگران را ایجاد می‌کند. سیاست موازنه در تفکر راهبردی بایدن می‌تواند نشانه‌هایی از ثبات مرحله‌ای در حوزه‌های تنش تاکتیکی خاورمیانه در محیط پرتلاطم امنیتی و منازعه‌آمیز را فراهم آورد. یکی از محورهای اصلی موازنه فراساحلی آمریکا در خاورمیانه، نقش‌یابی ایران در سیاست منطقه‌ای و امنیت جهانی خواهد بود. در چنین شرایطی معادله قدرت متوازن و معطوف به حفظ وضع موجود می‌شود (Ignatius, 2021, p. 6).

در موازنه فراساحلی باید هر یک از بازیگران نقش سازنده و همکاری‌جویانه با دیگران ایفا کنند. در چنین شرایطی نقش‌یابی بازیگرانی همانند ایران، ترکیه، اسرائیل و عربستان برای موازنه فراساحلی مورد نظر آمریکا اهمیت ویژه خواهد داشت. هرگونه موازنه منطقه‌ای نیازمند آن است که زمینه نقش‌یابی بازیگران منطقه‌ای در آن فراهم شود. شکل‌بندی قدرت در ایران به گونه‌ای است که نیازمند کنش متقابل با دیگر بازیگران سیاست بین‌الملل خواهد بود.

هر یک از بازیگران رقیب منطقه‌ای، الگوهای متفاوتی در روند امنیت‌سازی دارند. ضرورت‌های موازنه منطقه‌ای نیازمند نقش‌یابی بازیگران در فضای هم‌تکمیلی تاکتیکی خواهد بود. ایران بسیار به همکاری‌های بین‌المللی اقتصادی و راهبردی نیازمند است. لوئیس اشاره دارد که اگر ایران می‌خواست موقعیت خود را از طریق مرزهای ملی ارتقا دهد و سازماندهی کند، در آن شرایط با نشانه‌هایی از تهدید گستره با ابعاد امنیتی، نظامی، راهبردی و تاکتیکی روبه‌رو می‌شد.

هم‌تکمیلی تاکتیکی در نگرش لوئیس به این موضوع اشاره دارد که برخی از تهدیدها در روند رقابت‌های منطقه‌ای شکل می‌گیرد که هیچ‌کدام از بازیگران از جمله ایران نمی‌توانند به آن پاسخ متناسب و متناظر دهند؛ بنابراین در نگرش لوئیس، بایدن نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهایی است که بتواند زمینه لازم برای همکاری‌های چندجانبه با ایران را فراهم سازد. به هر میزان شکل‌بندی‌های قدرت و امنیت منطقه‌ای با نشانه‌هایی از دگرگونی‌های ژئوپلیتیک همراه گردد، در آن صورت طبیعی است که امکان مقابله مؤثرتری با تهدیدهای در سطوح مختلف وجود خواهد داشت (Lewis, 2021, p. 35).

۳-۳. مهار قدرت ایران از طریق بازتولید سیاست مهار

همواره ایران یکی از سوژه‌های امنیتی رؤسای جمهور آمریکا در دوران‌های مختلف تاریخی بوده است. در هر دوران و شرایطی زمینه برای ظهور الگوی جدیدی در رابطه با ایران پدید آمده است. درک سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا در ارتباط با ایران یکی از ضرورت‌های تاکتیکی است. شناخت الگوی رفتاری بایدن در رابطه با سیاست‌های منطقه‌ای خاورمیانه و ایران به این دلیل اهمیت بیشتری دارد که ایران زمینه برنامه‌ریزی تاکتیکی مؤثر برای مقابله با تهدیدهای احتمالی آمریکا را فراهم می‌سازد.

سیاست منطقه‌ای بایدن بر سازوکارهای موازنه قدرت و تهدید مبتنی بوده است. بایدن کوشید الگوی کنش تاکتیک آمریکا را در برابر ایران و بسیاری دیگر از کشورهای خاورمیانه تغییر دهد. بایدن می‌داند که هرگونه کارکرد ژئوپلیتیک جبهه

مقاومت به «هویت‌یابی ساختاری و ژئوپلیتیک» معطوف بوده است. انگارهٔ بایدن بر متوازن‌سازی قدرت کشورهای منطقه برای محدودسازی تحرک تاکتیکی و راهبردی ایران است.

سیاست مهار ایران یکی از شاخص‌های اصلی روابط خارجی ایالات متحده در محیط منطقه‌ای بوده است. در نگرش بایدن، مهار ایران به عنوان بخشی از سیاست راهبردی آمریکاست و تحقق این امر می‌بایست بر سازوکارهای کم‌هزینه در روند مهار رفتار منطقه‌ای ایران مبتنی باشد. با ثبات‌سازی محیط امنیت خاورمیانه‌ای از این جهت اهمیت دارد که می‌تواند زمینه‌های لازم برای همکاری‌های تاکتیکی و مرحله‌ای بازیگران منطقه‌ای در فضای کنش چندجانبه دیپلماتیک با ایران را فراهم سازد (Blinken, 2021, p. 21).

بایدن توانست انگاره‌های جدیدی از قدرت منطقه‌ای خاورمیانه برای مهار و محدودسازی نقش ایران را در دستور کار قرار دهد. بایدن برای مقابله و محدودسازی قدرت منطقه‌ای ایران از سازوکارهای موازنهٔ دایمی و محدودسازی مرحله‌ای بهره گرفت. سیاست منطقه‌ای بایدن نشانه‌هایی از کنش تاکتیکی را منعکس می‌سازد؛ مفاهیمی همانند حقوق شهروندی و محدودسازی نقش منطقه‌ای ایران به عنوان بخشی از سیاست بایدن برای مهار جایگاه ایران به شمار می‌آید.

مهار قدرت ایران ماهیت تاکتیکی و ابزاری در سیاست منطقه‌ای بایدن دارد. بخش قابل توجهی از تلاش و سیاست بایدن برای محدودسازی قدرت ایران در خاورمیانه بر اساس بازتولید نشانه‌ها و عوامل هویتی بوده است. شاید بتوان نشانه‌هایی از هویت مقاومت، هویت برنامه‌دار و هویت مشروعیت‌بخش را در سیاست خاورمیانه‌ای بایدن نسبت به ایران مشاهده کرد. بایدن مقابله با ساخت سیاسی و قدرت اجتماعی ایران را محور اصلی گذار از جبهه مقاومت برای محدودسازی معادلهٔ کنش ژئوپلیتیک ایران در محیط منطقه‌ای خاورمیانه می‌داند (IISS, 2021, p. 8).

بازتولید سیاست مهار ایران از این جهت اهمیت دارد که خاورمیانه با نشانه‌هایی از بحران پایان‌ناپذیر مواجه شده است. بحران در خاورمیانه می‌تواند زمینهٔ ظهور چالش‌های

جدید را فراهم سازد. ریچارد هاس^۱ با انتشار مقاله «دهه آشوب‌ساز» به این موضوع اشاره می‌کند که نقاط عطف تاریخی ارتباط مستقیم با روندهای گذشته دارد. در شرایطی که آمریکا با نشانه‌هایی از تهدید فزاینده و بحران در حوزه‌های جغرافیایی محیط پیرامونی روبروست، گذار از سیاست موازنه چالش‌های امنیتی بیشتری را ایجاد می‌کند.

ریچارد هاوس در بررسی فرایندهای تاریخی به این موضوع اشاره دارد که در برخی از سال‌ها، تحولات سرنوشت‌ساز تاریخی با ابعاد متنوع اقتصادی، سیاسی و ژئوپلیتیکی شکل می‌گیرد. سیاست توسعه قدرت و مداخله‌گرایی فزاینده آمریکا در سال‌های پس از جنگ سرد، زیرساخت‌های لازم برای شکل‌گیری آشوب در محیط منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل را پدید آورد. در چنین شرایطی هرگونه نشانه‌ای از تهدیدهای قدیم می‌تواند در شکل مناسبات ژئوپلیتیک جدید انعکاس یابد (Haass, 2022, p. 19).

نتیجه‌گیری

هر یک از رؤسای جمهور آمریکا نسبت به واقعیت‌های محیط منطقه‌ای خاورمیانه و تهدیدهای نوظهور به حاکمیت آمریکا، واکنش نشان داده، کوشیده است تغییری در موازنه قدرت ایجاد کند. تغییر در موازنه قدرت به شرایطی مربوط است که زیرساخت‌های مقاومت و مقابله با ایالات متحده در مناطق بحرانی مهار شود. ترامپ می‌کوشید نیروی نظامی آمریکا را از عراق و افغانستان خارج سازد، اما دیگر بحران‌های منطقه‌ای اجازه چنین تصمیمی را به رئیس‌جمهور آمریکا نداد.

مشابتهای سیاست خارجی بایدن و ترامپ را می‌توان در سازوکارهای امنیت‌سازی منطقه‌ای جستجو کرد. بایدن و ترامپ تلاش داشتند شکل خاصی از سیاست‌گذاری امنیتی برای امنیت خاورمیانه را در دستور کار قرار دهند که اولاً زمینه برای موازنه قدرت منطقه‌ای فراهم شود؛ ثانیاً نشانه‌هایی از نقش موازنه‌دهنده ایالات

1. Richard Haass

متحدہ تثبیت شود و ثالثاً آنکه آمریکا بتواند تهدیدهای سخت‌افزاری و نرم‌افزاری خود در محیط منطقه‌ای را مهار و محدود کند.

الگوی رفتاری دونالد ترامپ برای محدودسازی قدرت منطقه‌ای ایران بر مقابله و رویارویی مبتنی بوده است؛ درحالی که سیاست بایدن برای محدودسازی قدرت ایران بر اساس سازوکارهای چندجانبه‌گرایی و تداوم سیاست مهار است. به باور ریچارد هاس ترامپ با ایجاد جنگ‌های منطقه‌ای و فعال‌سازی بازیگران نیابتی، موازنه ژئوپلیتیک قدرت را در جهت گسترش بحران و ستیزه‌های منطقه‌ای خاورمیانه شکل داد.

به قدرت رسیدن بایدن در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰م. بدین معناست که سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا تابعی از نشانه‌های حضور مؤثر، همکاری‌های چندجانبه، رقابت‌های ژئوپلیتیک و تلاش برای مهار ایران بوده است. آمریکا در آغاز قرن بیست و یکم، تلاش محدودی برای چندجانبه‌گرایی و موازنه قدرت به انجام رساند. جاه‌طلبی ژئوپلیتیک آمریکا در دوران دونالد ترامپ، شکل خاصی از رقابت‌های منطقه‌ای را اجتناب‌ناپذیر ساخت.

محورهای اصلی سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ را می‌توان بر اساس الگوهای کنش تاکتیکی، مقابله با فضای بی‌ساختاری و رویایی با ایران دانست. اتخاذ هر یک از سیاست‌های یادشده تأثیر خود را بر نظم ژئوپلیتیک منطقه بر جای می‌گذارد. ترامپ در صدد بود از طریق همکاری‌های ساختاری نظام بین‌الملل به قدرت اقتصادی و امنیت ژئوپلیتیک در محیط منطقه‌ای برسد. بر اساس چنین ادراکی بود که زمینه توسعه قدرت جهان غرب به حوزه اوراسیا، آسیای مرکزی، قفقاز، آسیای جنوب‌غربی و آسیای جنوب‌شرقی را ایجاد کرد.

راهبرد موازنه نظامی ترامپ در خاورمیانه بر مهار قدرت بازیگران و فروش تسلیحات به متحدان مبتنی بود. وی می‌دانست که هرگاه موازنه قدرت تغییر یابد، به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر زمینه ظهور تدریجی مقاومت را در برابر توسعه ژئوپلیتیک بازیگران فرادست در محیط‌های منطقه‌ای به وجود می‌آورد. جورج بوش پسر و دونالد ترامپ کوشیدند حوزه تحرک ژئوپلیتیک آمریکا در محیط منطقه‌ای را گسترش دهند و از این

طریق، زمینه بازتولید تضادهای امنیتی را در خاورمیانه فراهم سازند. سیاست موازنه نظامی ترامپ و موازنه فراساحلی بایدن به این دلیل شکل گرفت که اقدامات نظامی آمریکا در جنگ دوم خلیج فارس (۱۹۹۱م)، جنگ علیه طالبان (۲۰۰۱م) و جنگ علیه صدام حسین در عراق (۲۰۰۳م)، چالش‌های امنیتی و ژئوپلیتیک آن کشور را به گونه تدریجی و مرحله‌ای افزایش داده است. ایالات متحده به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر نیازمند گذار از بحران‌های مرحله‌ای است و تحقق چنین اهدافی جز از طریق موازنه فراساحلی حاصل نمی‌شود.

محور اصلی سیاست خاورمیانه‌ای جوزف بایدن را موازنه فراساحلی تشکیل می‌دهد. این موازنه بر سه الگوی رفتاری درهم‌تنیده برای مهار امنیت منطقه‌ای و محدودسازی قدرت ایران مبتنی بوده است. همکاری‌های چندجانبه یکی از شاخص‌های سیاست خاورمیانه‌ای بایدن در محیط منطقه‌ای است. سطح ارتباط کشورهای حوزه خلیج فارس با اسرائیل در این دوران افزایش یافت. مشارکت امنیتی کشورهای اروپایی در فرایند سیاست‌گذاری راهبردی آمریکا در خاورمیانه به میزان قابل توجهی ارتقا یافت.

دومین انگاره کنش تاکتیکی بایدن در سیاست امنیت خاورمیانه‌ای بر باثبات‌سازی منطقه‌ای و به حداقل رساندن سیاست‌های کنش عملیاتی مستقیم مبتنی بوده است. بایدن کوشید زمینه‌های لازم برای بازتولید موازنه جدید قدرت در منطقه را از طریق کاهش قدرت منطقه‌ای ایران و تحریک عملیاتی اسرائیل فراهم سازد. سومین انگاره بایدن در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا، تشدید و بازتولید سیاست مهار ایران است.

به باور ریچارد هاس آمریکا در قرن بیست و یکم، با ساختار اجتماعی ازهم گسیخته مواجه شد که قادر نخواهد بود سازوکارهای مربوط به رهبری پرهزینه جهان را تأمین کند. ضرورت‌های موازنه فراساحلی بایدن در نگرش هاس به این دلیل شکل گرفت که معادله حکمرانی جهانی ایالات متحده با چالش‌های جدی مواجه شد. مدیریت حوزه‌های ژئوپلیتیک زمانی حاصل می‌شود که بازیگران از قابلیت لازم برای موازنه قدرت برخوردار باشند.

اگرچه بحران اوکراین در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲م. شکل گرفت، بایدن با توسعه ناتو

کوشید زمینه لازم را برای تسری ائتلاف‌های منطقه‌ای به حوزه‌های بحرانی فراهم سازد. ائتلاف‌های آمریکایی زمینه شکل‌گیری همکاری‌های سازنده با سیاست منطقه‌ای بایدن را ایجاد کرد. نقش‌یابی ایران در سیاست امنیتی روسیه در اوکراین به چالش‌های امنیتی جدیدی در روابط ایالات متحده با ایران منجر شد. در دوره بایدن، هزینه‌های دفاعی و تحرک یگان‌های نظامی آمریکا در محیط منطقه‌ای افزایش یافت. اگرچه بایدن تمایلی به اتخاذ سازوکارهای کنش عملیاتی در محیط منطقه‌ای نشان نداده است.



فهرست منابع

۱. خسروی، غ. ر. (۱۳۹۰). چشم‌انداز عراق آینده. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲. روزنا، ج. (۱۳۸۴). آشوب در سیاست جهان (مترجم: ع. ر. طیب). تهران: روزنه.
۳. فوکویاما، ف. (۱۳۹۸). هویت؛ تقاضا برای کرامت، سیاست و رنج و تنفر (مترجم: ل. کاظمی‌پور). تهران: نشر رامان سخن.
4. Baldwin, D. (1995). Security studies and the end of the Cold War, *World politics*, Vol 48, Issue 1, pp. 117-141.
5. Blinken, A. J. (2021). *The United States Restores Assistance for the Palestinians*. U. S. State Department.
6. Chalfant, M. (2021). *Biden pledges \$100 million in aid to Lebanon on anniversary of Beirut blast*. The Hill.
7. Collins, M. & M Groppe, M. (2021). *US to end Combat mission in Iraq by end of year, Biden announces in meeting with Iraqi prime minister*. USA today.
8. Duffy Toft, M. & Kushi, S. (2013). *Dying by the Sword: The Militarization of US Foreign Policy*, Oxford University Press.
9. Fitzpatrick, M. (2021). *Israel's Ballistic-Missile Programme: an overview*. IISS.
10. Ignatius, D. (2021). *Biden learned from his predecessors mistakes in the Middle East and probably saved lives*. The Washington Post.
11. IISS, (2021). *Strategic Survey; Cruise Missiles in the Middle East*. London: Routledge for the IISS.
12. Jakes, L. & Kershner, I. (2021). *Blinken Will Seek to Bolster Cease-Fire Between Israel and Hamas* *The New York Times*, available at: <https://www.nytimes.com/2021/05/24/us/politics/israel-hamas-blinken.html>.

13. Jones, P. (2020). *It Is Time to Establish a Middle East Security System. The Cairo Review of Global Affairs.*
14. Karni, A. (2021). Biden Praises Jordan's King Abdullah as a loyal Friend in a Tough neighborhood. *The New York Times*, available: <https://www.nytimes.com/2021/07/19/us/politics/king-abdullah-jordan-biden.html>.
15. Kaye, D. D., Robinson, L., Martini, J., Vest, N. & Rhoades, A.L. (2021). *Reimagining U. S. Strategy in the Middle East: Sustainable Partnerships, Strategic Investments*. Santa Monica, CA: RAND Corporation.
16. Kupchan, Ch. (2013). *No One's World the West, the Rising Rest, and the Coming Global Turn*. New York: Oxford University Press.
17. Lewis, J. (2021). *Saudi Arabia producing ballistic missiles*. Arms Control Wonk.
18. Lons, C., Fulton, J., Sun, D., & Al-Tamimi, N. (2019). China's great game in the Middle East, available at: <https://www.tandfonline.com/doi/abs/10.1080/25765949.2021.1928412>
19. Mandel, E. R. (2020). *Will Biden Choose a Values-based or Transactional Foreign Policy?* The Hill.
20. Meysan, T. (2019). *Before Our Very Eyes, Fake Wars and Big Lies: From 9/11 to Donald Trump*, Progressive Press.
21. Morgenthau, H. (1952). Another great debate: The National Interest of the US. *The American Political Science Review*, Vol. 46, No. 4 (Dec., 1952), pp. 961-988 (28 pages)
22. NATO. (2021). *Brussels Summit Communiqué*. Issued by the Heads of State and Government Participating in the Meeting of the North Atlantic Council in Brussels 14 June.
23. Raine, S. (2021). *NATO, China and International Security*. In: T. Huxley & L. Kuok (eds.). *Asia-Pacific Regional Security Assessment*, Routledge for the IISS, pp.52-135.
24. Rasmussen, A. F. (2015). Losing the Middle East: Why America Must Not abandon the region. *The Economist*.

25. Rose, G. (2021). *Making Modernity Work*. Foreign Affairs.
26. Sanger, D. E. & Erlanger, S. & Fassihi, F. (2021). US. And Iran Agree to Indirect Talks on Returning to Nuclear Deal. *The New York Times*.
27. Stuenkel, O. (2017). *Post Western World*. Cambridge: Polity Press.
28. Walt, S. (2000). *Alliances: Balancing and Bandwagoning*. In: Art & Jervis (eds.), *International Politics: Enduring Concepts and Contemporary Issues*. New York: Addison Wesley.



References

1. Baldwin, D. (1995). Security studies and the end of the Cold War, *World politics*, Vol 48, Issue 1, pp.117-141.
2. Blinken, A.J. (2021). The United States Restores Assistance for the Palestinians. U.S. State Department.
3. Chalfant, M. (2021). Biden pledges \$100 million in aid to Lebanon on anniversary of Beirut blast. The Hill.
4. Collins, M. & M Groppe, M. (2021). US to end Combat mission in Iraq by end of year, Biden announces in meeting with Iraqi prime minister. USA today.
5. Duffy Toft, M. & Kushi, S. (2013). *Dying by the Sword: The Militarization of US Foreign Policy*, Oxford University Press.
6. Fitzpatrick, M. (2021). Israel's Ballistic-Missile Programme: an overview. IISS.
7. Fukuyama, F. (1398 AP). *Identity: Demand for Dignity and the Politics of Resentment*. (L. Kazemipour, Trans.). Tehran: Raman Sokhan. [In Persian]
8. Ignatius, D. (2021). Biden learned from his predecessors' mistakes in the Middle East and probably saved lives. The Washington Post.
9. IISS, (2021). *Strategic Survey; Cruise Missiles in the Middle East*. London: Routledge for the IISS.
10. Jakes, L. & Kershner, I. (2021). Blinken Will Seek to Bolster Cease-Fire Between Israel and Hamas *The New York Times*, available at: <https://www.nytimes.com/2021/05/24/us/politics/israel-hamas-blinken.html>.
11. Jones, P. (2020). It Is Time to Establish a Middle East Security System. The Cairo Review of Global Affairs.
12. Karni, A. (2021). Biden Praises Jordan's King Abdullah as a loyal Friend in a Tough neighborhood. *The New York Times*, available: <https://www.nytimes.com/2021/07/19/us/politics/king-abdullah-jordan-biden.html>.

13. Kaye, D. D., Robinson, L., Martini, J., Vest, N., & Rhoades, A. L. (2021). Reimagining U.S. Strategy in the Middle East: Sustainable Partnerships, Strategic Investments. Santa Monica, CA: RAND Corporation.
14. Khosravi, G. R. (1390 AP). The Future of Iraq: Perspectives. Tehran: Strategic Studies Research Institute. [In Persian]
15. Kupchan, Ch. (2013). No One's World the West, the Rising Rest, and the Coming Global Turn. New York: Oxford University Press.
16. Lewis, J. (2021). Saudi Arabia producing ballistic missiles. Arms Control Wonk.
17. Lons. C., Fulton, J., Sun, D., & Al-Tamimi, N. (2019). China's great game in the Middle East, available at: <https://www.tandfonline.com/doi/abs/10.1080/25765949.2021.1928412>
18. Mandel, E.R. (2020). Will Biden Choose a Values-based or Transactional Foreign Policy? The Hill.
19. Meysan. T. (2019). Before Our Very Eyes, Fake Wars and Big Lies: From 9/11 to Donald Trump, Progressive Press.
20. Morgenthau, H. J. (1952). Another "Great Debate": The National Interest of the United States. *American Political Science Review*, 46, pp. 961 - 988.
21. NATO. (2021). Brussels Summit Communiqué. Issued by the Heads of State and Government Participating in the Meeting of the North Atlantic Council in Brussels 14 June.
22. Raine, S. (2021). NATO, China and International Security. In: T. Huxley & L. Kuok (eds.). *Asia-Pacific Regional Security Assessment*, Routledge for the IISS, pp. 52-135.
23. Rasmussen, A. F. (2015). Losing the Middle East: Why America Must Not abandon the region. *The Economist*.
24. Roozna, J. (1384 AP). *Turmoil in World Politics*. (A. R. Tayeb, Trans.). Tehran: Roozaneh. [In Persian]

25. Rose, G. (2021). *Making Modernity Work*. Foreign Affairs.
26. Sanger, D. E. & Erlanger, S., & Fassihi, F. (2021). US. And Iran Agree to Indirect Talks on Returning to Nuclear Deal. *The New York Times*.
27. Stuenkel, O. (2017). *Post Western World*. Cambridge: Polity Press.
28. Walt, S. (2000). *Alliances: Balancing and Bandwagoning*. In: Art & Jervis (eds.), *International Politics: Enduring Concepts and Contemporary Issues*. New York: Addison Wesley.

